

مقدمه ای بر مفهوم حزب پیشتاز انقلابی کارگری



مقاله پیش رو بر مبنای دخالت گری رفیق مازیار رازی در بحث های پیرامون حزب پیشتاز انقلابی که در تاریخ ۳ ژوئن ۲۰۱۰، پس از انشعاب از سازمان «گرایش بین المللی مارکسیستی» (IMT) و همراه با اعضای سابق این گرایش در تجمع «به سوی یک گرایش بین المللی» انجام گرفت، به زبان انگلیسی نوشته شده است و اکنون ترجمه فارسی آن برای نخستین بار در نشریه میلیتانت منتشر می شود.

ادای سهمی بر مفهوم حزب پیشتاز کارگری

مازیار رازی

برگردان: آرام نوبخت

مقدمه

بحث پیرامون حزب پیشتاز، برای شکل گیری آتی یک سازمان جهانی، از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است؛ به علاوه حزب پیشتاز یکی از مسائل اساسی پیش روی مارکسیست هاست که باید به منظور دست یافتن به یک برداشت و درک مشترک از آن، مورد بحث قرار بگیرد. پیش از آن که ما به سمت ساختن یک بین الملل حرکت کنیم، ضرورتاً باید مطالبی در این مورد بنویسیم و دست آخر به یک قطعنامه برسیم.

به منظور بنا نهادن یک سازمان جدید، نکات زیادی درباره محتوای این سازمان آتی وجود دارد که باید واقعاً از پیش روشن و ابهامات آن رفع شود. اول؛ مسأله سازمان پیشتاز به طور اخص یکی از بحث های حیاتی است که باید مورد بررسی قرار بگیرد. هرچند اکثر مارکسیست ها شخصاً با این ایده آشنا هستند و در گذشته هم به کرات در موردش صحبت کرده اند، با این وجود برای آغاز به ساخت یک بین الملل جدید، بسیار اهمیت دارد که پیش از هر چیز - هرچند البته مسائل مهم دیگری هم وجود دارند- ما قبل از آغاز به شکل گیری سازمانی فعالیت ها و متمرکز شدن بر تکامل ایده های خود، درک روشن و مشخصی نسبت به این مفهوم داشته باشیم.

دوم؛ آن چه که قصد دارم در این جا اشاره کنم، ایده هایی است که به عنوان مقدمه ای بر حزب لنینیستی مطرح می شود. بنابراین این ایده ها قرار نیست که جامع و کامل باشد. به شخصه اعتقاد ندارم که من یا گرایش مارکسیست های انقلابی

ایران هنوز به جمع بندی عمیقی بر سر این مسأله رسیده ایم. بنابراین در واقع ما بلیم که در این مورد با سایر رفقای که تجارب و برداشت های مختلفی دارند، دیالوگ داشته باشیم تا جمعاً به درک مفهوم حزب لنینیستی برسیم. به همین دلیل، آن چه می گوئیم در واقع یک نسخه نهایی از ایده هایمان نیست. بلکه صرفاً بحثی است برای انتقال تجربیات خود به سایر رفقا، بنابراین در حقیقت در این مرحله از بحث است که می توانیم به طور جمعی چیزی را تکامل ببخشیم.

مفهوم حزب

به طور کلی، تاریخاً در سنت طبقه کارگر در طی تقریباً ۱۵۰ سال گذشته، دو مفهوم پایه ای از حزب وجود داشته است. یک مفهوم، حزبی توده ای بوده است که در واقع از زمان نقطه اوج بین الملل دوم آغاز و از سوی انگلس معرفی شد. نهایتاً ایده حزب توده ای به عنوان یک حزب سوسیال دموکرات شناخته شد که هزاران نفر از کارگران کشورهای مختلف جهان را دربر می گیرد و به سوی خود جذب می کند. این حزب، در درون طبقه کارگر دست به دخالتگری می زند و علیه نظام سرمایه داری فعال است.

با این حال، ایده حزب توده ای در آن مقطع زمانی و ابتکار آغاز آن، در موقعیتی بود که مسأله انقلاب هنوز عملاً در مقیاس جهانی مطرح نشده بود. هرچند مارکس خود از «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا»، نیاز سرمایه داری به تخریب خود و فرارسیدن یک نظم نوین صحبت کرده بود، اما هنوز فعلیت انقلاب طی آن دوره در دستور روز قرار نداشت.

بنابراین احزاب توده ای به تکمیل دو برنامه مجزا دست زدند: یکی برنامه حداقلی بود که برنامه ای برای اصلاحات و رفم، اعمال فشار بر نظام به منظور کسب امتیازات برای کارگران بود. و دیگری برنامه حداکثری، برنامه ای که آن ها هرگز قصد نداشتند بلافاصله یا در آینده نزدیک مورد استفاده قرار بدهند. بنابراین برنامه حداکثری صرفاً شامل اهدافی بود که به دوره ای طولانی در آینده، یعنی به زمان فرارسیدن تب و تاب انقلابی، موکول و در برنامه گنجانده شده بود. با این حال آن ها طی این مقطع خاص شاهد هیچ گونه تب و تاب انقلابی نبودند. هرچند ایده خود مارکس و بسیاری از فعالین انقلابی در آن دوره، این بود که آگاهی سوسیالیستی در طبقه کارگر به شکل خطی تکامل خواهد یافت. یعنی کارگران به تدریج این آگاهی را از مقیاس کوچک تر به مقیاس بزرگ تر تکامل می دهند و نهایتاً این آگاهی عمیق تر و عمیق تر می شود تا به دوره انقلاب برسد.

بنابراین، برداشت آن ها به طور کلی به دلیل موقعیت عینی آن دوره، به این شکل بود که فعلیت یافتن انقلاب در دستور روز نیست و آگاهی کارگران به تدریج توسعه پیدا می کند. بنابراین آن ها باید علیه سرمایه داری مبارزه کنند، به دولت سرمایه داری فشار بیاورند، امتیازاتی برای کارگران کسب کنند، رفم هایی در درون جامعه به وجود بیاورند، اما به تدریج فعالیت کنند، به مبارزه ای ممتد علیه سرمایه داری دست بزنند، و مبارزه علیه این نظام را تا زمان فرارسیدن دوره انقلابی ادامه دهند. بنابراین آن ها برای مطالبات حداقلی، برای رفم در جامعه مبارزه می کردند. این یک ایده نسبت به حزب کارگر بود که در نقطه اوج فعالیت های بین الملل دوم به رهبری خود انگلس وجود داشت و بعدها نیز به وسیله انقلابیونی مانند کائوتسکی و سایرین تکامل پیدا کرد.

لنین در سال ۱۹۰۲ مفهوم دیگری از حزب کارگری را توسعه داد که به «حزب پیشتاز انقلابی» شهرت یافته است. این همان مفهومی است که در «چه باید کرد؟» مطرح شده. از آن جا که لنین مبتکر ایده یک حزب جدید بود که در تقابل با مفهوم حزب کارگری توده ای از زمان بین الملل دوم قرار داشت، به تدریج این «حزب پیشتاز»، «حزب لنینیستی» نامیده شد. اما در واقع توصیف دقیق چنین حزبی، همان «حزب پیشتاز انقلابی» است. لنین البته یکی از نخستین کسانی بود که ایده این حزب پیشتاز را به طور منسجم پروراند و برای آن به مبارزه پرداخت. اما انقلابیون دیگری در آن زمان و حتی پس از او هم بودند که این تئوری را، یعنی تئوری حزب پیشتاز، تکامل دادند. یکی از آن ها، آنتونیو گرامشی بود که سهم بزرگی در این ایده حزب پیشتاز داشت و پس از آن حتی رزا لوکزامبورگ که ضمن انتقاد از این ایده در نوشته های خود، در

تکامل آن سهمی ایفا کرد. همین طور تروتسکی و پس از او لوکاچ و کارل کورس و بسیاری دیگری از انقلابیون که زوایای مختلفی را شکل می دهند، عملاً این ایده را از آن زمان به بعد توسعه دادند. بنابراین ایده حزب پیشتاز انقلابی در واقع تماماً متفاوت از ایده احزاب توده ای بود.

آگاهی سوسیالیستی

ایده اصلی مفهوم حزب پیشتاز انقلابی، به آگاهی سوسیالیستی ارتباط داشت: چگونه می توان این آگاهی سوسیالیستی را حفظ کرد و مصون نگاه داشت؟ گونه می توان این آگاهی سوسیالیستی را که درون توده کارگران یا حزب پیشتاز آن ها توسعه پیدا می کند، تکامل بخشید؟

نقد لنین به حزب توده ای در «چه باید کرد» بر پایه این ایده بود که آگاهی سوسیالیستی می تواند در درون کارگران توسعه پیدا کند، اما آگاهی و عقاید سوسیالیستی در درون احزاب توده ای کارگری با افت و خیزهایی رو به رو است. آگاهی سوسیالیستی می تواند از ایدئولوژی بورژوایی که در جامعه سرمایه داری ایدئولوژی غالب و مسلط است، متأثر شود.

بنابراین اگر این آگاهی سوسیالیستی که در این احزاب توده ای توسعه پیدا می کند، به حال خود رها شود، با وجود آن که برخی از کارگران به این آگاهی و عقاید خواهند رسید، اما در عین حال پس از مدتی آن را از دست خواهند داد. چرا که در جامعه سرمایه داری، آگاهی سوسیالیستی در درون مبارزه کارگران علیه سرمایه داری توسعه پیدا می کند، ولی همزمان به دلیل تبلیغات عمیق و سنگین ایدئولوژی بورژوایی از طریق ابزارهای مختلف در داخل طبقه کارگر، توهماتی نیز در درون طبقه کارگر رشد می نماید. بنابراین کارگرانی که در زمانی خاص به آگاهی سوسیالیستی می رسند، در زمانی دیگر ممکن است آن را از دست بدهند (یعنی در زمانی که نمی توانند به طور ممتد و برای دوره ای طولانی تر، از این عقاید محافظت کنند). در درون حزب توده ای نیز ایدئولوژی های دیگری وجود دارد: ایدئولوژی خرده بورژوایی و سایر ایدئولوژی هایی که به جنبش های توده ای حقیقه می شوند و در نتیجه توسعه یک آگاهی سوسیالیستی انقلابی در درون این اقشار طبقه کارگر را متوقف می سازند. این امر در واقع تاحدودی کارگران را از مبارزه تابه آخر - یعنی سقوط سرمایه داری و ایجاد دولت کارگری و سپس جامعه سوسیالیستی - باز خواهد داشت.

عقاید خرده بورژوایی، نظیر آنارشیزم، سندیکالیزم، آنارکو-سندیکالیزم و سایر اشکال گرایش های خرده بورژوایی در درون طبقه کارگر وجود دارد. به همین جهت تدارک برای انقلابی سوسیالیستی، در درون احزاب توده ای واقعاً نمی تواند صورت بگیرد. چرا که در تحلیل نهایی، این احزاب توده ای تحت سلطه ایدئولوژی بورژوایی و خرده بورژوایی قرار دارند و همین موضوع مانع توسعه آگاهی سوسیالیستی و محافظت از آن در درون کارگران برای حرکت به سوی انقلاب و ایجاد دولت کارگری است.

بنابراین موضوع محوری لنین در آن مقطع، یعنی سال ۱۹۰۲، این بود که ما باید در واقع خودمان را تا درجه ای از توده ها جدا کنیم. هر چند می خواهیم در درون توده ها باشیم، می خواهیم برای تسخیر قدرت به دست طبقه کارگر و ایجاد یک جامعه سوسیالیستی دخالت گری کنیم، اما همزمان به خاطر این وضعیت، به خاطر سلطه ایدئولوژی و برنامه های بورژوایی و خرده بورژوایی بر احزاب توده ای، نیاز به تفکیک بخش پیشتاز کارگران، یعنی پیشروان سوسیالیست طبقه کارگر از توده های مردم داریم. بنابراین طرح پیشنهادی یک سازمان که یک سازمان اقلیت است، در سال ۱۹۰۲ و به وسیله لنین پیش کشیده شد.

این کتاب با وجود نکات فراوانی که جای بحث و تحلیل را بازمی گذارد و در واقع باید گفت نکات فراوانی که بعضاً طی آن مقطع صحیح نبودند (به این موضوع باز خواهیم گشت)، به طور کلی و به گمان من، یک پیشرفت در مارکسیزم در جهت ساخت حزب، حزب کارگری، بوده است. این مفهوم تماماً جدید بود، در گذشته وجود نداشت و پیشرفت جدیدی در درون

جنبش طبقه کارگر بود؛ در نتیجه می توانیم ببینیم که انقلاب روسیه بر پایه همین مفهوم در مبارزه علیه تزار و سپس دولت بورژوازی و ایجاد دولت کارگری، موفق شد.

در مورد مسأله ضرورت ایجاد حزب لنینیستی، یک موضوع مهم وجود دارد و آن ایده آگاهی سوسیالیستی است که در این جا اشاره کردم. آگاهی سوسیالیستی، برخلاف برخی عباراتی که در سال ۱۹۰۲ از سوی لنین نوشته شد و بعدها از طرف خود او نیز اصلاح گشت، از بیرون به داخل حوزه فعالیت های طبقه کارگر وارد نمی شود. آگاهی سوسیالیستی در درون طبقه کارگر تکامل پیدا می کند. کارگران در درون مبارزات روزمره، از خلال فعالیت های عملی و تجارب زندگی روزمره به آگاهی سوسیالیستی می رسند، یعنی آن ها موضوعات را بدون مطالعه ادبیات مارکسیستی یا اطلاع داشتن از عقاید مارکسیستی، می فهمند. کارگران خودشان به این نتیجه می رسند که نظام سرمایه داری در مقابل منافع آن ها قرار دارد و این نظام باید کنار گذاشته شود و نظم نوینی جای آن را بگیرد. این نوع از آگاهی سوسیالیستی نابالغ و مقدماتی در درون خود کارگران تکامل می یابد.

بنابراین این جنبه از خود لنینیزم، این جنبه از حزب پیشتاز که در سال ۱۹۰۲ در «چه باید کرد؟» مطرح شد، به این معنای اخص صحیح نیست. البته باید در نظر داشت که لنین در آن مقطع، جوانی بود با تجربیات اندک فعالیت های تشکیلاتی؛ در عوض این کائوتسکی به عنوان یک مارکسیست برجسته بود که ایده ورود آگاهی سوسیالیستی از بیرون، یعنی روشنفکران، به درون توده های کارگر را توسعه داد. چرا که گمان می شد توده های کارگر قادر به تکامل هیچ گونه آگاهی سوسیالیستی نیستند، و بنابراین ایده انتقال تئوری سوسیالیستی از بیرون به درون طبقه کارگر در اصل از سوی کائوتسکی بسط داده شد.

پس از این، لنین به وضوح از همین ایده استفاده کرد. طی چند سال بعدی در ۱۹۰۷، لنین گفت که در آن مقطع او «در حال خم کردن بیش از حد ترکه» به نقطه مقابل اکونومیست ها بود، چرا که اکونومیست ها اعلام می کردند که طبقه کارگر همه چیز است و ما باید دنباله روی آن باشیم، هر آن چه طبقه کارگر می گوید صحیح است و توده ها می دانند که چه می کنند و غیره. بنابراین این گفته لنین، واکنشی بود به اکونومیست هایی که شدیداً «کارگر کارگری» و بیش از حد دنباله روی هر آن چه کارگران می گفتند، بودند. بنابراین لنین می گفت که «خیر، موضوع این نیست»، این تئوری نمی تواند به معنای دقیق کلمه در درون خود طبقه کارگر تکامل پیدا کند و باید از طرف برخی روشنفکران و از خارج از طبقه کارگر به داخل عرصه کارگران وارد و منتقل شود. این صرفاً واکنشی بود از سوی لنین، چند سال بعد لنین خود اشاره کرد که او عملاً در مورد این ایده مبالغه کرده بوده است. او اکنون معتقد بود که پیشتاز کارگران می تواند تئوری ها را از خلال فعالیت های عملی خودش تکامل دهد، هر چند اگر این پیشتاز در درون احزاب یا جامعه اساساً به حال خود رها و تنها گذاشته شود، آگاهی خود را از دست خواهد داد.

بنابراین حزب پیشتاز به ضرورتی برای ایمن ساختن این توسعه آگاهی و همین طور جمع بندی تجارب و ایجاد برنامه ای برای حزب به منظور مداخله بهتر و عمیق تر در طبقه کارگر و تدارک برای انقلاب، تبدیل شد. بنابراین در آن مقطع خاص، یعنی ۱۹۰۷، لنین کم و بیش می گفت که آگاهی سوسیالیستی در درون کارگران و پیشتاز کارگران توسعه پیدا می کند، و ما باید خودمان را به پیشتاز کارگران، و نه چند روشنفکری که خارج از طبقه کارگر تئوری هایی برای خود دارند، مرتبط بسازیم. اکنون لنین در حول و حوش این زمان، لنین در واقع این ایده را می پروراند که تئوری «تجربه متمرکز» است. بنابراین تئوری در پشت درهای بسته و به دست تئوریسین هایی که با خواندن چند کتاب بایدها و نبایدها را به کارگران نشان می دهند، شکل نمی گیرد. تئوری در واقع شکل چکیده فعالیت های پراتیکی کارگران است. آن ها در مبارزه خود علیه دولت، به تاکتیک ها، ایده های خاص، رویکردهایی می رسند که نقطه اوج همه این ها به حزب وارد می شود و برای بهبود و تکمیل برنامه حزبی به کار گرفته می شود. این برنامه می تواند از لحاظ تئوریک تکامل پیدا کند و به کارگران برای تدارک انقلاب یاری برساند.

تئوری همیشه دو جنبه همراه خود داشته است: یک جنبه به طور اخص از طریق تجربه، تجربه عملی طبقه کارگر، شکل

می‌گیرد و جنبه دوم، یک تئوری عام تاریخی و بین‌المللی است که از دل مطالعه تاریخ، و به وسیله تکامل ایده‌هایی که به روند توسعه بین‌المللی و تاریخی طبقه کارگر در گذشته تعلق دارد، بیرون می‌آید. بنابراین حزب به معنای اخص کلمه، یعنی حزب پیش‌تاز انقلابی، در واقع خود را بر این جنبه‌های تئوری متکی می‌سازد. یک جنبه، تئوری‌های تاریخی و بین‌المللی است که اساساً به دست روشنفکران انقلابی در درون حزب ساخته می‌شود؛ چرا که تردیدی نیست این افراد زمان بیشتری برای مطالعه، فهم و توسعه تئوری‌های تاریخی و بین‌المللی در اختیار دارند. اما در عین حال، جنبه دیگری تئوری دقیقاً نظریه‌ای که شکل چکیده یا متمرکز فعالیت‌های پراتیکی خود کارگران یا فعالین سیاسی در جامعه را به خود می‌گیرد.

ابزاری برای تدارک انقلاب

این مفهوم، که به طور اخص از سوی لنین طرح شد، ابزاری به دست ما می‌دهد تا این آگاهی سوسیالیستی را که در درون طبقه کارگر آغاز به تکامل می‌کند، حفظ کنیم و ایمن‌سازیم: چه در برابر عقاید ترید یونیونیستی، چه عقاید آنارشیستی و چه هر انحراف دیگری که در جامعه وجود دارد.

بنابراین حزب در واقع جایی است برای جذب کردن پیشرفته‌ترین عناصر و بخش پیش‌تاز طبقه کارگر که مشغول کسب آگاهی سوسیالیستی به منظور جمع‌بندی تجارب و همین‌طور توسعه آن از طرق فعالیت‌هایشان هستند. این‌ها به ویژه همراه با طبقه کارگر که از تجربیاتی غنی برخوردار است، مبارزه و برنامه‌ای را تکمیل می‌کنند. آن‌ها سپس برنامه را درست مانند یک سیکل، به درون جامعه می‌برند و تلاش می‌کنند تا به فعالیت‌هایی در درون جامعه دست بزنند.

بنابراین این حزب که باید به عنوان یک ابزار ساخته شود، باید دموکراتیک‌ترین شکل هر نهادی باشد که تاکنون وجود داشته. یعنی باید کاملاً دموکراتیک باشد، به این مفهوم که هر کسی بتواند دیدگاه‌های خود را مطرح کند. به همین دلیل است که ما از سانترالیزم دموکراتیک صحبت می‌کنیم. هرچند این ترمینولوژی مورد سوء استفاده‌های بی‌شماری از سوی استالینیست‌ها و شبه‌تروتسکیست‌ها قرار گرفته است، اما دقیقاً به معنای یک سیستم دموکراتیک، حق ابراز دیدگاه‌ها و عقاید، حق شکل‌گیری یک گرایش یا جناح و غیره است.

مقصود من از سانترالیزم یا مرکزیت، یک پروسه دو وجهی است. این مرکزیت دو جنبه دارد: یکی آن است که تجارب به حزب وارد و جمع‌بندی می‌شوند، تجربیات پراکنده و محدود به فعالیت‌های عملی متمرکز و سپس به تئوری (یعنی برنامه حزب) مبدل می‌گردند؛ بعد جمع‌بندی آن متمرکز می‌شود و به جامعه بازمی‌گردد، تا دور بعد، یعنی سال بعد پس از کنگره بعدی، در درون جامعه آزمون می‌شود.

عملکرد این ابزار آن است که در این دوره، یعنی دوره پیش‌انقلابی، ما به محل و فضایی ایزوله نیاز داریم تا بخش اندکی از افراد دور یک دیگر جمع شوند و این ایده‌ها را تکامل ببخشند؛ هدف، تدارک برای انقلاب به دست طبقه کارگر است، نه صرفاً به دست حزب آن‌ها. البته آن‌ها خود را به عنوان یک حزب آماده می‌کنند، اما سپس طبقه کارگر را برای انقلاب آماده می‌سازند.

بنابراین لنین به این شکل استدلال می‌کند که ما می‌توانیم در واقع عمل متحدانه را تجربه کنیم و تئوری‌ها نیز در سطح تاریخی و بین‌المللی همگی در درون این حزب تکامل پیدا می‌کنند؛ این حزب در درون خود طبقه کارگر فعال خواهد بود.

کارگران و روشنفکران

جنبه دیگری که مایلیم توضیح دهم این است که به اعتقاد ما، امروز در جامعه ایران کارگران پیشرو فراوانی وجود دارند. البته باید اضافه کنم که برخی با گرایش‌های «کارگر-کارگری»، اصولاً هر کارگری را پیشرو می‌خوانند و معتقدند

کارگران هر یک از آگاهی مشابهی برخوردارند. از سوی دیگر این گرایش نیز وجود دارد که «روشنفکر» در درون حزب، کسی است که می‌خواند و می‌نویسد، زمان برای یادگیری یا مطالعه تاریخ دارد، مقاله و کتاب تهیه می‌کند و غیره. به عبارت دیگری، روشنفکران در حکم تئوریسین‌ها یا «ایدئولوگ»های طبقه کارگر هستند. من با این هر دو مفهوم (یا باید گفت «تحریف») مخالفم. به گمان من، ما در میان کارگران، کارگرانی پیشرو داریم. مقصود من از کارگر پیشرو، کسانی است که در واقع روشنفکران همطبقه‌ای‌های خود هستند، و این‌ها همان کسانی هستند که ما «کارگران روشنفکر» می‌نامیم؛ کارگرانی که قادر به مطالعه (حتی کتب تئوریک) و قلم زدن هستند، کسانی که در کف کارخانه و محل کار حضور دارند، به همان میزان دیگران کار می‌کنند، این‌ها هستند که به رهبران عملی طبقه کارگر تبدیل می‌شوند. این‌ها همان کارگران پیشرویی هستند که اساساً جذب می‌شوند، همان کسانی که باید پیدا و به سوی حزب پیشتاز کارگری جذب کنیم.

از سوی دیگر ما روشنفکرانی را داریم که عموماً از پیشینه دانشجویی و خاستگاه طبقه متوسط می‌آیند، کسانی که در قیاس با دیگران زمان بیشتری برای مطالعه و نوشتن داشته و در نتیجه از قابلیت‌های ذهنی بالاتری برخوردارند، با این وجود در عمل به اثبات رسانده‌اند که قابل اعتمادند و به سوی طبقه کارگر تمایل دارند، در درون طبقه کارگر شناخته شده‌اند و مورد پذیرش و احترام طبقه کارگر هستند. این قشر یا گروه را «روشنفکران کارگری» می‌نامیم.

بنابراین نخستین گروه موجود در درون طبقه کارگر را «کارگر روشنفکر» و دومین گروه را «روشنفکر کارگری» می‌نامیم. بنابراین ترکیب این دو قشر در جامعه به معنای آغاز به ایجاد حزب پیشتاز خواهد بود. حزب پیشتاز خود و طبقه کارگر را برای انقلاب آماده خواهد کرد. اگر این حزب وجود نداشته باشد، و چنانچه یک حزب بدون روشنفکران کارگری، بدون مداخله در درون طبقه کارگر و جذب رهبران عملی آن (و نه هر کارگری) شکل بگیرد، در آن صورت چنین حزبی انحطاط پیدا می‌کند، به حزبی بوروکراتیک مبتدل می‌شود، به حزب روشنفکران (هرچند که هنوز خود را حزب لنینیستی بنامد)، این برخلاف مفهوم حزب پیشتاز از نقطه نظر ماست. ما هرگز باور نداریم که ساختن یک گروه یا سازمان در سطح ملی یا بین‌المللی با ۱۵۰ یا حتی ۲۰۰ هزار روشنفکر، شایسته نام حزب پیشتاز باشد. حزب پیشتاز باید به طور اکید ارتباط و پیوندی نزدیک و ارگانیک با کارگران روشنفکر، یعنی رهبران عملی جنبش کارگری، داشته و در مرکز توجه آن‌ها باشد.

بنابراین بر این اساس اگر چنین کارگرانی غایب باشند و مثلاً ۵ یا ۱۰ روشنفکر با قابلیت‌های فراوان در مطالعه، ترجمه و نوشتن بهترین مطالب تئوریک گرد یکدیگر جمع شوند و سپس ایجاد «حزب» را بدون حتی تلاش برای جذب رهبران کارگر جامعه اعلام کنند، یک چنین به اصطلاح «حزب»ی، به کاریکاتوری از حزب پیشتاز تبدیل می‌شود. چنین رویکردی یک انحراف تام و تمام از مفهوم حزب پیشتاز خواهد بود. این حزبی نیست که ما به دنبالش باشیم، بلکه برعکس کاریکاتوری است که باید از آن فاصله گرفت. به علاوه موضع اعتقاد یا عدم اعتقاد به دموکراسی هم در یک چنین کاریکاتورهایی دیگر مطرح نیست. مسأله دموکراسی، مسأله‌ای است که تنها وقتی حزب پیشتاز به مفهوم حقیقی آن شکل گرفت، آن‌گاه موضوعیت و اهمیت پیدا می‌کند. والا اگر ۲۰، ۳۰ یا ۵۰ روشنفکر گرد هم جمع شوند و حقوق دموکراتیک به هم اعطا کنند، باز هم این حزب پیشتاز نخواهد بود. بنابراین، معیار، داشتن بحث‌های دموکراتیک نیست؛ معیار اصلی، برخورداری از بخش پیشتاز کارگران در درون حزب است. و این دقیقاً همان چیزی است که حزب بلشویک بود. آن‌ها مترقی‌ترین و پیشروترین عناصر درون جنبش طبقه کارگر و بعدها شوراهای جذب یا عضو کردند.

به همین ترتیب اگر ما نوعی از حزب داشته باشیم که تماماً از کارگران و حتی بخش پیشتاز آن شکل گرفته، ولی فاقد تجربه تاریخی و بین‌المللی باشد، در آن صورت هم پس از مدتی به انحراف خواهیم رفت. آن هم به تعدادی بوروکرات تبدیل خواهند شد. بنابراین ترکیب این دو گروه، ضرورت ایجاد حزب پیشتاز است و این همان چیزی است که ما حزب پیشتاز می‌نامیم. این «حزب پیشتاز» به دلیل برخورداری از فضای دموکراتیک، درک کرده است که به یک نظام دموکراتیک به منظور توسعه خطوط عملی که مستقیماً از طبقه کارگر می‌آید، نیاز دارد. بنابراین نمی‌تواند منحط شود. یعنی می‌تواند به هدف

خود خدمت کند، عملاً می تواند بر تدارک انقلاب و جذب کارگران بیش‌تر متمرکز شود و غیره.

البته این یک حزب اقلیت است؛ اولی تنها تا زمان آغاز بحران سیاسی در جامعه در اقلیت خواهد بود. یعنی این حزب اقلیت می تواند نهایتاً به حزب اکثریت تبدیل شود. اما از آن جا که ایدئولوژی غالب، ایدئولوژی بورژوازی است، و این ایدئولوژی در درون طبقه کارگر و خرده بورژوازی رخنه می کند، و از آن جا که بحران اقتصادی به بالاترین سطح خود رسیده و حزب قدرتمند کارگری در درون جامعه وجود ندارد و همه چیز در دستان بورژوازی است، «حزب پیش‌تاز»، قرار است که یک حزب اقلیت باشد و طی مقطعی در اقلیت باقی بماند.

مهم‌تر از این، ایدئولوژی سرمایه داری و بورژوازی بعضاً، به ویژه در این مقطع، ایدئولوژی های دیگری را نیز تشویق به رخنه کردن تدریجی در درون طبقه کارگر می کند: و آن هم در واقع ایدئولوژی های خرده بورژوازی است که به اسم طبقه کارگر، به نام حزب لنینی و مارکسیزم، به درون طبقه کارگر می رود. این ها خرده بورژوازی هستند که از سوی بورژوازی برای رخنه به درون طبقه کارگر و منحرف کردن تدارکات برای انقلاب سوسیالیستی تشویق می شوند. بنابراین آن چه شاهدش هستیم، این است: ما با بورژوازی و ایدئولوژی بورژوازی رو به رو هستیم، آن ها مطبوعات، رسانه ها، پارلمان و تمامی ابزارهای خود را دارند. آن ها همانند امروز سعی می کنند که انقلاب سوسیالیستی را متوقف کنند یا مانع آن شوند. در رأس این ها ما خرده بورژوازی را داریم، و خرده بورژوازی می تواند شکل های متفاوتی به خود بگیرد. برخی از آن ها در قالب و شکل «مارکسیزم» ظاهر می شوند. خودشان را مارکسیست می نامند (مانند بسیاری از سازمان های شبه تروتسکیستی همچون SWP در بریتانیا) و وب سایت ها و نشریاتشان آکنده است از موضوعاتی در ارتباط با مارکسیزم. در واقع اما آن ها سد راه انقلاب سوسیالیستی حقیقی شده اند، به سردرگمی دامن زده اند، با عقاید رفرمیستی خود و همین طور به همراه کارگرانی که در جنبش سندیکالیستی هستند، کارگران آناشویست و غیره، مشغول ایجاد توهمات دربارۀ نظام موجود هستند.

بنابراین اکنون پرسش این است: با در نظر داشتن این که در شرایط کنونی رخنه کردن این قبیل ایدئولوژی ها (به ویژه از سوی خرده بورژوازی) به درون طبقه کارگران در حال سد کردن مسیر انقلاب سوسیالیستی است، ما چه ابزارهایی را باید برای حفظ آگاهی حقیقی سوسیالیستی که در افشار مشخصی از طبقه کارگر تکامل می یابد، ایجاد کنیم؟ مسأله این است.

ما با اعتقاد به این که آگاهی سوسیالیستی از مغز چند تئوریسین یا روشنفکر تراوش نمی کند یا با خواندن تعدادی آثار از سوی به اصطلاح مارکسیست ها و روشنفکران دانشگاهی و حزبی و غیره به دست نمی آید، می گوئیم که آگاهی سوسیالیستی در اصل از طریق فعالیت روزمره پراتیکی افشار مختلفی از جامعه حاصل می شود؛ فعالیت پراتیک علیه نظام سرمایه داری، فعالیت پراتیک که مردم تنها فشار انجام می دهند و وادار می شوند که برای اعتصاب سازماندهی کنند، کمیته هایی را- کمیته های اعتصاب- ایجاد و مستقر سازند، و به این ترتیب به آگاهی سوسیالیستی، به معنای فهمیدن ضرورت ایجاد فرم‌اسیون دیگری به جای دولت بورژوازی کنونی، دست می یابند.

بنابراین طبقه کارگر به تدریج در جامعه از طریق فعالیت های روزمره، و فارغ از هر حزب و عقاید مارکسیزم، به آگاهی سوسیالیستی دست می یابد و به این نتیجه می رسند که برای ایجاد یک حکومت جدید، حکومتی که حقیقتاً منافع طبقه کارگر را در کلیت آن حفظ کند، این دولت بورژوازی باید سرنگون و ملغی شود.

این نوع آگاهی سوسیالیستی در جامعه حضور دارد. اما چه ابزارهایی باید برای جلوگیری از تغییر خصلت این آگاهی، ایجاد و اتخاذ کنیم؟ یک کارگر پیشرو که در هیچ سازمانی حضور ندارد، به همان سادگی که می تواند به آگاهی سوسیالیستی برسد، به همان سادگی هم آن را مثلاً طی شش ماه یا یک سال از دست می دهد. به هر رو، به دلیل فشار بورژوازی، حتی ممکن است که نتیجه عکس به دست آید، یعنی کارگران که طی مقطعی حقیقتاً انقلابی بوده اند، به دلیل فشارهای اقتصادی و خانوادگی و نظایر این ها در جامعه، می توانند طی مرحله ای ضد انقلابی شوند و بحث های عجیبی



کنند.

بنابراین بورژوازی نه تنها باعث می شود که آگاهی سوسیالیستی از طریق مبارزه علیه آن ایجاد بشود، بلکه در آن واحد توهمات را در درون بورژوازی به وجود می آورد. بورژوازی در واقع متکی به ایجاد توهم است. مثلاً بورژوازی از همان روزهای نخستین خود، این مفهوم را می پروراند که گویا در بازار، مبادله برابر میان فروشندگان «کار» و خریداران آن وجود دارد، و «آزادی» به همین معناست و باید حفظ شود (این مارکس و انگلس بودند که با تمایز میان «کار» و «توان کار» بخشی از این دروغ و توهم بزرگ را که از سوی بورژوازی و تئوریسین های آن برای پوشاندن بخشی از ماهیت استثمار استفاده می کردند، فاش ساختند). این قبیل توهمات در اشکال مختلف و به شکل عمیق تر در درون جامعه نفوذ می کند و همزمان خود را بازتولید می نماید. بنابراین باید ابزاری یافت که بتواند آگاهی سوسیالیستی را از این حملات، آن هم نه فقط حملات فیزیکی که همین طور حملات ایدئولوژیک، مصون نگاه دارد. حزب پیشتاز تنها راه این مصونیت است، نه فقط مصونیت که همچنین تکامل و ارتقای آگاهی پراتیک به سوی یک برنامه و همین طور یک تئوری انقلابی.

تنها راه این است که کارگران پیشرویی را که طی مقطعی به آگاهی سوسیالیستی رسیده اند، از توده های کارگران جدا کنیم. این هسته مرکزی مفهومی است که لنین- صرف نظر از تمایلات او در آن مقطع زمانی، چگونگی تغییر موضع پس از مدتی و فارغ از اشاره او به آن چه کائوتسکی درست یا نادرست گفته بود- مطرح ساخت.

سانترالیزم دمکراتیک و حقوق اقلیت

به دنبال این تئوری و این برداشت از حزب پیشتاز است که ایده سانترالیزم دمکراتیک به عنوان جزئی از این حزب، موجودیت پیدا می کند. این مفهوم از سانترالیزم دمکراتیک نباید به عنوان یک اصطلاح مدیریتی و اجرایی استفاده شود. یعنی درک ما از سانترالیزم دمکراتیک باید مفهوم آگاهی را دربر داشته باشد. اگر مثل بسیاری از افراد بگوییم که ایده سانترالیزم دمکراتیک در یک حزب، به معنای دمکراسی درونی و وحدت عمل است؛ یا بحث آزاد و آزادی بیان به همراه وحدت عمل؛ در آن صورت چنین چیزی برای توصیف سانترالیزم دمکراتیک در ک حزب پیشتاز کفایت نمی کند.

آن چه باید اضافه کرد این است که در این مفهوم از سازماندهی باید سه جنبه ملحوظ باشد. مفهوم تمرکز یا مرکزیت یافتن تجارب کارگران، دانش جویان فعال در سازماندهی در جامعه که از پایین به بالا وارد تشکیلات می شود. این یک جنبه از تمرکز است، آگاهی سوسیالیستی که افراد مجزا از خلال فعالیت خاص به دست می آورند، وارد حزب می شود، وقتی امکان بحث آزاد و یک فضای دمکراتیک وجود داشته باشد، این تجربیاتی که به «بالا»، به درون حزب وارد شده اند، می توانند به بحث گذاشته شوند. جنبه دیگر سانترالیزم دمکراتیک، نوبت به جنبه دیگری می رسد که آن وحدت عمل است یعنی این بار ما با برنامه ای که غنی تر شده و از خلال کنگره ها و غیره به دست آمده، دوباره به «پایین»، به درون جامعه می رویم و آن را در درون جامعه تکمیل می کنیم.

اکنون در مقابل این سؤال که چه کسی تصمیم می گیرد این ایده ها به درون جامعه برود، ما به روشنی پاسخ می دهیم: اکثریت اعضا. پس از آن که تمامی ایده هایی که از پایین به بالا می آید شنیده شد، همه آن ها از طریق بحث دمکراتیک متمرکز می شود، و سپس اکثریت رأی می دهد و نهایتاً تکمیل می شود. اقلیت نباید الزاماً سکوت کند یا هر آن چه اکثریت می گوید تکرار نماید، بلکه همزمان باید امکان بحث کردن درباره نظرات خود را داشته باشد، حتی اگر این گروه تا دور بعد در اقلیت باقی بماند.

در این تشکیلات، ما باید «گرایش»هایی را داشته باشیم که به ویژه وقتی بحث ها یا اختلافات سطحی یا نه چندان عمیق هستند، ضروری است. هر کسی باید از حق ایجاد یک گرایش برخوردار باشد؛ این گرایش بنا به خواسته هر کسی- چه یک رفیق و چه گروهی از رفقای که اختلاف خاصی دارند- باید ایجاد بشود. بنابراین آن چه اتفاق خواهد افتاد این گونه است:



وقتی این دیدگاه‌ها و عقاید مختلف از «پایین» جامعه وارد حزب و متمرکز می‌شوند، تلاش می‌کنیم که به شکل دمکراتیک آن‌ها را به بحث بگذاریم. اما برخی رفقا ممکن است که هنوز با استدلال‌های صورت گرفته متقاعد نشده باشند و همچنان روی انجام تاکتیکی معینی به شکلی خاصی پافشاری کنند. بنابراین آن‌ها خط اکثریت را نخواهند پذیرفت، یعنی با خط اکثریت متقاعد نخواهند شد، پس این حق را دارند که گرایشی را شکل دهند. این گرایش می‌تواند موضوع را بحث کند و باید در عمل ببیند که خط اکثریت چیست و چگونه اجرا و تکمیل خواهد شد. پس از مثلاً یک سال، یا آن‌ها چنین خطی را خواهند پذیرفت و یا اکثریت خط مشی آن‌ها را قبول خواهد کرد یا حتی با دو یا یک دیگر یک خط سوم را شکل خواهند داد. پس این اقلیت حق دارد که بدون کسب اجازه از کسی، گرایشی را شکل دهد و اکثریت باید این موضوع را بپذیرد.

اگر در این بحث‌ها اختلافات قدری عمیق‌تر بشود، آن‌چه پیشنهاد می‌کنیم ایجاد یک «جناح» در حزب است. این قدم بعدی است. در نهایت وقتی اختلافات به مرحله‌ای می‌رسد که گروهی از نقطه نظر خود خط اکثریت را در آینده ضد انقلابی ارزیابی می‌کند، اکنون به اختلافی عمیق رسیده‌ای که در صورت اجرای خط اکثریت، تأثیرات مخربی برجای خواهد گذاشت. با این حال پیش از انشعاب، باید یک «جناح باز» تشکیل شود.

وقتی صحبت از جناح باز می‌کنیم، مقصودمان این است که این جناح می‌تواند به توده‌های کارگر نزدیک شود تا آن‌ها را مستقیماً به عقاید و دیدگاه‌های خود جلب کند و توده‌های جامعه را وسیعاً برای اعمال فشار بر اکثریت به منظور نپذیرفتن خط به اصطلاح ضد انقلابی (از نقطه نظر خودشان) جذب نماید. اگر انقلاب اکتبر را دنبال کنیم، می‌بینیم که چنین تحولاتی بر سر مسأله صلح با آلمان وجود داشته است. مثلاً در این جا دو گرایش در حزب بلشویک وجود داشت. این دو گرایش موضوع را در شوراها به بحث گذاشتند و حتی شوراها عملاً به آن‌چه خود می‌خواستند رأی دادند. در عمل سه گرایش شکل گرفت: یکی برای صلح، یکی برای جنگ، و دیگری برای «نه صلح و نه جنگ» که شوراها به همین مورد آخر رأی دادند. بنابراین در واقع عناصر مشخصی در درون حزب بلشویک از خلال تأثیرگذاری و رأی‌گیری و رأی اکثریت شوراها، موضع خود را کنار گذاشتند.

این معنای جناح باز است. یعنی وقتی زمانی فرامی‌رسد که گویا امیدی برای تغییر موضع اکثریت وجود ندارد، آن‌گاه اقلیت موجود در سازمان می‌تواند و حق آن را دارد که مجرای دیگری در مقابل خود باز داشته باشد. آن‌ها می‌توانند آزادانه به طبقه کارگر نزدیک شوند، و در همان حال در داخل حزب هم باقی بمانند، تا عقاید اکثریت را افشا و توجه کارگران جامعه و حمایت اکثریت آنان را جلب کنند. به اعتقاد ما با این خط است که اکثریت کارگران را می‌تواند به نادرستی خط سیاسی اکثریت متقاعد شود.

در این جا مایلیم دو سوء برداشت رایج از حزب پیشتاز را برجسته کنم.

آیا حزب پیشتاز تنها برای کشورهای توسعه نیافته است؟

مفهوم حزب پیشتاز تنها به کشورهای عقب مانده که تحت سرکوب هستند تعلق ندارد. کسانی هستند که می‌گویند این مفهوم برای به اصطلاح کشورهای جهان سومی نظیر ایران موجه یا معتبر است و به سایر کشورها ابداً ارتباطی ندارد. این برداشت شاید محصول جنبه مخفی کاری چنین حزبی باشد. یعنی گمان می‌شود که وقتی در جایی مانند ایران با سرکوب رو به رو هستیم، پس واضح است که تشکل و حزب پیشتاز هم باید مخفی و زیرزمینی باشد و هیچ‌کسی از آن مطلع نباشد. پس تعداد معدودتری از افراد این نوع فعالیت را به دلیل سرکوب انجام خواهند داد.

در کشوری مانند بریتانیا یا آلمان یا دیگر کشورها، سازمان یابی وسیع‌تر خواهد بود و افراد معینی به عنوان چهره‌های علنی در آن وجود خواهد داشت. بنابراین شکل آن تغییر می‌کند، ولی محتوای آن همچنان در کل جهان ثابت باقی خواهد ماند. در واقع این محتوا، ترکیب روشنفکران کارگری و کارگران روشنفکر در یک سازمان با سانترالیزم دمکراتیک-به

همان مفهوم توضیح داده شده- است که در هر کشوری برای تارک انقلاب در دستور روز قرار دارد. بنابراین این یک استثنا یا یک مفهوم روسی و متعلق به جامعه روس نیست. بلکه امروز هم می تواند در ایران همین طور دیگر کشورها اجرا شود. در بریتانیا، روسیه، امریکا، آلمان، فرانسه و ایران و هر جای دیگری، محتوای کار مشابه است. نوع رویکرد یکسان است. این تئوری، با هر نامی که برایش بگذاریم، حاصل تجربه است و از ایده یک حزب در تقابل با سایر احزاب توده ای نشأت گرفته.

مضاف بر این، رفقای که خلاف این را ادعا می کنند، باید نشان دهند که پرولتاریا مثلاً در سوئد استثمار نمی شود، ولی در ایران تحت استثمار است؛ قانون ارزش سرمایه داری در کشوری مثل سوئد با ایران تفاوت دارد؛ مبارزه ضد سرمایه داری کارگران سوئدی متفاوت از کارگران ایران است؛ ماهیت دولت سرمایه داری سوئد متفاوت از ماهیت طبقاتی دولت سرمایه داری در ایران است و غیره. اگر تمامی این ادعاها صحیح باشد، در آن صورت ما باید اثبات کنیم که شیوه های تولیدی مختلفی در اقصی نقاط جهان وجود دارد. یعنی مثلاً در سوئد یک شیوه تولید سرمایه داری «مدرن و مترقی» وجود دارد (که کارگران نیازی به جاگیزی آن با دولت کارگری ندارند) و شیوه تولید فنودالی «ارتجاعی» در ایران که باید ساقط شود.

این استدلال، غیر مارکسیستی است و کلّ تحلیلی کاپیتال مارکس را زیر سؤال می برد، در تئوری ارزش-کار مارکس کاستی پیدا می کند و تئوری «انقلاب پیگیر» تروتسکی را به عنوان یک تئوری کهنه و منسوخ تسلیم می کند! این شکل از استدلال بسیار خطرناک است و زمینه را برای بدترین شکل رفرمیسم ایجاد می کند (حتی بدتر از رفرمیسم برنشتاین و کارل کائوتسکی).

پیامد پذیرش حزب پیشتاز برای کشورهای «توسعه نیافته» و طرد آن برای کشورهای «توسعه یافته» ما را به تناقضاتی خواهد کشاند که دیگر قادر به اثبات درستی تفکر انقلابی خود و دفاع از طبقه کارگر نخواهیم بود.

در واقع مفهوم حزب پیشتاز امروز در کشورهای توسعه یافته بیشتر مرتبط است، چرا که در این قبیل کشورهای نفوذ عقاید رفرمیستی به مراتب نیرومندتر است. ورود به احزاب رفرمیست بدون برخورداری از یک حزب پیشتاز نیرومند، و مسلح به تجربه نظری و عملی، بدون تردید درها را برای تمامی رفقای ما باز خواهد گذاشت تا به ایدئولوژی بورژوایی (به عنوان ایدئولوژی مسلط) آلوده شوند. این موضوع ایده مرکزی ساختن حزب پیشتاز را نفی و دستاوردهای تجربه پیش از و در حین انقلاب را انکار می کند. این ایده اصلی، آن است که برخورداری از حزب پیشتاز منجر به ایمن و مصون ماندن از ایدئولوژی رفرمیستی در هنگام تدارک برای انقلاب می شود.

حزب پیشتاز پس از انقلاب

به اعتقاد ما رهایی طبقه کارگر، باید به دست خود این طبقه رخ دهد. این یکی از مهم ترین نکاتی است که مارکس بارها مورد اشاره قرار داده بود؛ به ویژه در نقد برنامه گوتا او به جمله ای مشهور و مهم اشاره می کند و آن این است که هر کمونیستی، هر انقلابی سوسیالیستی باید اعتقاد داشته باشد که طبقه کارگر نهایتاً می باید سرنوشت خودش را به دست بگیرد.

حزب تنها ابزاری است برای تدارک انتقال قدرت به طبقه کارگر. حالا این طبقه کارگر چه کسی است؟ روشن است که عالی ترین شکل تشکل طبقه کارگر، شوراها هستند. شوراها در واقع نمایندگان حقیقی کارگران نواحی جغرافیایی یک کشور هستند. کارگران، دهقانان (البته اگر دهقانی هنوز وجود داشته باشد) یا دانشجویان یا هر قشری از جامعه که در هر دوره ای وجود دارد، نمایندگان خود را انتخاب می کند و این هیئت ها، شوراها که نطفه های اولیه شکل گیری قدرت آتی هستند، قدرت را در دستان خود خواهند گرفت.

البته طی آن دوره شمار زیادی از احزاب یا فعالین در درون طبقه کارگر اعتبار کسب کرده اند، آن ها به رهبران شناخته شده یا چهره های مورد پذیرش تبدیل شده اند و سپس خود به خود بنا به انتخاب کارگران به رهبران شوراها تبدیل می شوند

و به علاوه در شوراها شرکت می کنند. بنابراین حزب در واقع خودش را جایگزین کارگران نمی کند. شوراها عالی ترین و بالاترین هیئت تصمیم گیری انقلاب هستند.

این موضع از سوی تمامی گروه های استالینیستی مورد مخالفت قرار می گیرد. از نظر من، پس از قدرت گیری شوراها، حزب- حزب پیشتاز، لنینیستی یا هر نام دیگری که روی آن می گذارید- باید به تدریج ملغاً شود. باید قدرت را به شوراها بدهد؛ آماده سازی هایی باید صورت بگیرد و خود را به عنوان «حزب» لغو کند. چرا که وقتی شوراها قدرت را در دست دارند دیگری نیازی به حزب نیست. از این نظر، ما اساساً و به طور بنیادی مخالف این هستیم که حزب- از هر نوع، چه لنینیستی و چه نوعی دیگر- به حکومت وارد شود و در دولت کارگری پس از انقلاب باقی بماند.

بنابراین مفهوم حزب برای دوره پیش از انقلاب است. پیش از انقلاب روشن است که توده کارگران در درون جامعه سرمایه داری قرار دارند و ایدئولوژی غالب این جامعه سرمایه داری، ایدئولوژی بورژوازی است. پس از انقلاب، به اعتقاد ما، قدرت باید در دستان شوراها قرار بگیرد.

جمع بندی

بنابراین به عنوان نتیجه گیری می توان گفت که سه مفهوم از حزب وجود دارد: حزب توده ای، حزب پیشتاز و کاریکاتوری از حزب لنینیستی. ما البته مخالف احزاب توده ای سوسیال دمکرات که اکنون در واقع احزاب بورژوازی به شمار می روند، هستیم. همین طور مخالف صریح و قاطع کاریکاتور حزب لنینیستی هستیم که نه فقط از سوی استالینیست ها، بلکه حتی بسیاری از به اصطلاح تروتسکیست ها (مثل CWI، IMT، مندلیست ها و غیره) ساخته شده اند. ما مدافع حزب پیشتاز هستیم، البته با همان توضیحی که در مورد شکل گیری آن داده شد، و همین طور بنا به دلایل ضروری پشت آن، یعنی حفظ و توسعه آگاهی سوسیالیستی کارگران پیشرو در برابر ایدئولوژی بورژوازی و خرده بورژوازی.

آن چه پیشنهاد می کنیم، ساخت چنین حزبی است. بنابراین در آینده ما به سراغ ساخت یک انترناسیونال جدید یا سازمان های ملی جدید از ابتدا خواهیم کرد تا هم حقیقی بودن حزب پیشتاز را تضمین کنیم و موفقیت آن را در رسیدن به هدف (یعنی تدارک انقلاب سوسیالیستی برای طبقه کارگر و آماده کردن زمینه برای قدرت گیری شوراها. این دو عنصر را باید همراه با یک دیگر داشت).

ما باید رهبران کارگری را در سازمان خود داشته باشیم، ما نمی توانیم هیچ سازمانی را با روشنفکران ایجاد کنیم، این که چند ده نفر روشنفکر با پیشینه دانشجویی- صرف نظر از تعداد کتاب هایی که خوانده و نوشته اند و صرف نظر از داشتن دمکراسی- حزب پیشتاز را بسازند، مضحک است. آن چه اهمیت دارد این است که این دمکراسی در درون سازمانی که رهبران کارگری را گرد آورده است، وجود داشته باشد. بنابراین ما در هر کشوری که باشیم، اعم از سوئد، لهستان، انگلستان، ایران و ...، پیش از آن که سازمان خود را بسازیم، باید برویم و در درون مبارزات طبقه کارگر دخالت کنیم و ببینیم که رهبران این اعتصابات کارگری چه کسانی هستند. باید این افراد را جلب و جذب کنیم. مطمئن هستیم کارگران پیشرویی که در این مورد حرف می زنند دنبال تشکل و سازمانی هم هستند که به آن بپیوندند. بنابراین این دو باید یک دیگر را پیدا کنند.

وقتی تعداد معینی از این روشنفکران پیشرو و کارگران پیشروی شناخته شده برای سایر کارگران گرد آمده باشند، آن هنگام می توان در مورد ایجاد حزب پیشتاز صحبت کرد و سپس اگر سازمان های مشابهی در تعدادی از کشورها وجود داشته باشند، می توان از ساختن یک انترناسیونال حرف زد. در غیر این صورت، آن چه خواهیم ساخت کاریکاتوری از حزب پیشتاز خواهد بود.

ژوئن ۲۰۱۰